

*Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences,*  
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)  
Monthly Journal, Vol. 22, No. 6, Summer 2022, 333-357  
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.38314.2363

## **The Twin Revolutions**

### **Legal Sociology of Religion and Science in Iran and France**

**Mohammad Javad Javid\***

#### **Abstract**

Governments have commitments with respect to the natural rights of individuals. The right to religion and the right to knowledge are two of the citizens' natural rights which can be defined in compliance with the constitution. Hence, religion and knowledge are among the subject matters of fundamental rights in the Iranian as well as the French revolution. Each of the two revolutions has enjoyed the concept of faith and ideology to such an extent that they have influenced various areas and arenas after the revolution. Therefore, this paper is based on the hypothesis that the two revolutions of 1789 and 1979, one being against religion and the other for it, have had similar impacts on culture and in particular public understanding. In this regard, paying attention to the central role of the state commitments in strengthening and reducing the costs of a believer citizen can serve as an explanation concerning the extent of such impact in the present situation.

**Keywords:** Iran, France, Law, Religion, Education, Laïcité.

\* Professor of Public Law, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran,  
jjavid@ut.ac.ir

Date received: 30-03-2022, Date of acceptance: 30-07-2022





## دوقلوهای دو انقلاب

### جامعه‌شناسی حقوقی دین و دانش در ایران و فرانسه

محمدجواد جاوید\*

#### چکیده

دولت‌ها درخصوص حقوق طبیعی افراد متعهدند. حق بر دین و حق بر دانش، دو حق طبیعی شهروندان است. این دو، از موضوعات حقوق اساسی دو انقلاب ایران و فرانسه‌اند. در وقوع دو انقلاب، به‌نوعی سلبی یا ایجابی، ایمان و ایدئولوژی از چنان اهمیتی برخوردار بوده است که پس از انقلاب، ساحت‌های مختلفی را تحت‌تأثیر قرار داده است. مفروض این تحقیق آن است که سامان سیاسی و حقوقی جمهوری اسلامی ایران (با رویکرد دین‌گرا) و جمهوری لائیک فرانسه (با رویکرد دین‌گریز) درعمل با محوریت معرفت دینی شکل گرفته است. فرضیه نوشتار آن است که انقلاب‌های ۱۷۸۹ و ۱۹۷۹، یکی برضد دین و دیگری به سود دین، بر مقوله فرهنگ و دانش عمومی تأثیر مشابه و قابل‌ملاحظه‌ای گذاشته‌اند. در این میان، توجه به نقش محوری تعهدات قانونی دولت در تقویت یا تقلیل هزینه شهروند مؤمن توضیحی درباره حدود این تأثیر در وضع حاضر است.

**کلیدواژه‌ها:** ایران، فرانسه، دین، دولت، انقلاب، حقوق اساسی، جامعه‌شناسی.

\* استادتمام حقوق عمومی، عضو هیئت علمی دانشگاه تهران، تهران، ایران، jjavid@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۱۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۵/۰۸



## ۱. مقدمه

بین همه انقلاب‌ها مشترکات و قرابت‌هایی وجود دارد و دو انقلاب ایران و فرانسه نیز، با وجود ماهیت متفاوت خود، در عمل در تداوم یا تکامل خود شباهت دارند. یکی از ویژگی‌های قابل‌بحث این دو انقلاب مسئله نسبت دین و دانش است. انقلاب ۱۷۸۹ میلادی فرانسه انقلابی به نام غیرخدا بود، به طوری که بسیاری از آن به انقلاب ضدخدا و مخالف روحانیت (L'anticléricalisme) یاد می‌کنند. لذا عناد با خدا و کلیسا را از جمله علل این انقلاب می‌دانند. کشتار سپتامبر ۱۷۹۲ یکی از این دلایل است (Dupuy 2005: 21)، اما انقلاب ۱۹۷۹ ایران انقلابی به نام خدا بود (Brière and Blanchet 1979)؛ انقلابی که از قضا بسیاری از روشن‌فکران فرانسوی از آن پشتیبانی کردند و آن را به نیکی ستودند (Le Meilleur des Mondes 2008: 52). امروزه با گذشت بیش از دو قرن از انقلاب فرانسه و بیش از چهار دهه از انقلاب ایران، بازخوانی مبانی این دو انقلاب در خصوص حق بر بی‌دینی و حق بر دین‌داری قابل‌توجه است. حقی که هر دو انقلاب آن را به عنوان حقوق بشری تلقی کردند، در قانون‌های اساسی لائیک و اسلامی خود نگاهشتند، و با آموزش رسمی به توسعه آن پرداختند. این جاست که مسئله تلاقی یا تعامل دین و دانش برای هر دو ساختار سیاسی و حقوقی جدی به نظر می‌رسد. سستی و رکود این مقصود، خواسته یا ناخواسته، برای هر دو نظام می‌تواند افول یا دوری از آرمان انقلابی تلقی شود. گرایش انقلاب فرانسه به دین‌داری و گرایش انقلاب ایرانی به بی‌دینی حکایت از رسیدن به دورانی دارد که به اعتقاد برخی از نظریه‌پردازان انقلاب‌ها، دوران افول و ترمیدوری (thermidor) است که خواه‌ناخواه انقلاب‌ها آن را تجربه خواهند کرد. برای ارزیابی این پدیده، در سه مبحث به بررسی این دو انقلاب می‌پردازیم. مبحث اول بر زمینه‌های مشترک در دو قرائت از دین و دانش تأکید دارد. توجه به آثار عینی انقلاب بر علم و دین موضوع بحث دوم است. در مبحث سوم، علوم انسانی در بحران بررسی می‌شود که در فرانسه با مثله‌شدن علوم دینی و در ایران با غیربومی‌شدن علوم انسانی رقم خورده است.

## ۲. حق بر دین / دانش در انقلاب

انقلاب‌ها اغلب به دنبال نوعی افزایش دانش عمومی رخ می‌دهند. آگاهی‌یافتن بر ضعف‌های حکومت خودی یا قوت حکومت‌های رقیب می‌تواند زمینه‌ساز توقعات فزاینده یا انگیزه برای جبران ناکامی‌ها باشد که از مسیر سرنگونی کامل حکومت دنبال شده است. از این رو،

حق بر دانش حق طبیعی انسانی است (Javid 2005a)؛ حقی که، به دنبال خود، حق برخورداری از تعلیم و تربیت درخور این شأن انسانی را همواره تذکر می‌دهد. با در نظر گرفتن این مهم است که هیچ انقلابی با این خواسته به حق به جنگ برنخاسته است. برای همین منظور، بعد از هر انقلابی، مستقیم یا غیرمستقیم، باید منتظر انقلاب فرهنگی بود که در عمل حوزه دانش را یکی از اهداف مهم خود می‌داند. از این رو، نمی‌توان منکر شد که وقوع انقلاب بی‌تردید حاصل افزایش آگاهی عمومی شهروندان در مورد وضعیت موجودی است که از آن راضی نیستند. با احتساب این موضوع، انقلاب‌های فرانسه و ایران، هر یک با پیش‌زمینه‌هایی از نوع نگرش به مقوله علم و دین، وارد فضای سیاسی و سپس حقوقی جامعه شدند.

انقلاب فرانسه، علاوه بر زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی، میراث نوعی نگرش ضد دینی هم بود که به دلیل نوع رفتار کلیسا به جا مانده بود. در این رویکرد، دین به تمامی حق تلقی می‌شد و قرائت دینی همان قرائت رسمی کلیسا بود. نتیجه منطقی چنین برداشتی از دین آن بود که هیچ علمی مستقل از دین وجود ندارد و علم خارج از حوزه دین علمی ضد دین خوانده می‌شد. از این رو، در دوم نوامبر سال ۱۷۹۰، وقتی دولت انقلابی فرانسه تمام دارایی‌های کلیسا را مصادره می‌کند، به واسطه سابقه و صبغه مذهب در زندگی مردم فرانسه، برای انقلابیون جای تعجبی وجود ندارد تا این اقدام دولت را کاملاً مشروع تلقی کنند (Dousset 2004).

در انقلاب اسلامی ایران حرکتی معکوس شروع می‌شود. به این معنا که دانش سابق دانشی غیرارزشی تلقی می‌شود و از این پس، دانش دینی باید جایگاه خود را بازیابد، اما این رویکرد در مرحله اول انقلاب ایران افراطی نیست. چنان‌که از مقدمه قانون اساسی سال ۱۳۵۸ نیز استنباط می‌شود، دین به نوعی در کنار علم قرار می‌گیرد، به طوری که اصل دوم قانون اساسی در بند آخر خود به مسئله تجربه انسانی در کنار مسئله اجتهاد دینی اشاره کرده است. باین حال، قرائت فراگیر همان گرایش به توسعه دانش دینی است. چنان‌که اصل ۴۴ قانون اساسی نیز تصریح داشته است، ساختار جامعه انقلابی ایران به سوی حاکمیت دین می‌رود. رویکردی که در انقلاب فرانسه برعکس است. دولت جمهوری اسلامی در دهه اخیر، با تنظیم نقشه مهندسی فرهنگی کشور و تنظیم اسنادی برای تحول و ارتقای علوم انسانی، دانشگاه اسلامی، و تحول بنیادین آموزش و پرورش تلاش کرده است تا به تحکیم مبانی خود پردازد.

در این مبحث، این دوگانگی حق در این دو انقلاب را براساس همین بنیان تناقض‌آلود توضیح می‌دهیم.

### ۳. بستر تاریخی انقلاب و مسئله حق بر علم و دین

در انقلاب‌ها، اغلب غیظ و خشم از رژیم سابق باعث نفرت از همه امور متعلق به آن رژیم هم می‌شود. در انقلاب فرانسه نیز روحانیون کاتولیک، به دلیل تشکیل طبقه برتر و قرار گرفتن در سطح اشراف و نجبا و نیز دریافت مالیات‌های مستقل از حکومت، به تبع شریک جرم تلقی می‌شدند. همین‌جا، با در نظر گرفتن دوگانگی عصر مدرن و دوران معروف به تجدد، مسئله دین، دانش، و نسبت آن‌ها با یک‌دیگر هم مطرح می‌شود. دین، نماینده روح، و علم، نماینده عقل، دو راه جدا انتخاب می‌کنند. بنابراین، این‌که علم و دین چه نسبتی باهم دارند، در معرفت‌شناسی هر انقلابی مؤثر است. چون هیچ انقلابی در جهان نیست که در ابتدا یا در طول نهضت یا در انتهای پیروزی خود نسبت و مختصات خود را با دین یا فرهنگ دینی مشخص نکند.

انقلاب ایران و فرانسه نیز، هر یک به‌فراخور پیشینه دینی خود، متأثر از این منطق بوده‌اند. انقلاب فرانسه قیامی در برابر برداشت مسیحی از نسبت دین و دانش و انقلاب ایران قیامی برای ایجاد نسبت بین این دو بود؛ چیزی که روشن‌فکران دینی هم از آن حمایت می‌کردند تا ایدئولوژی انقلاب تقویت شود (بنگرید به آبراهامیان ۱۳۸۷: ۵۷۴). هرچند نزاع علم و دین در قالب جدید آن در جوامع اسلامی پدیده‌ای نوین و جوان به‌نظر می‌رسد که از عمر آن بیش از دو قرن نگذشته است، در جوامع غربی که غالباً سنت مسیحی - یهودی دارند، پدیده جدیدی نیست (Ian-GBarbour 2005). مطالعه کتاب مقدس می‌تواند این فرضیه را تقویت کند که باور به زاده‌شدن نزاع معاصر علم و دین و اساساً لائیسیتیه از درون تورات و انجیل برآمده است (Bauberot 1998). بر همین اساس، لائیسیتیه و سکولاریسم (Comte 2003: 2)، محصول قرائت جدید دنیای مدرن از متون مقدس و به تبع آن از دین است (Bauberot 1990). برخی با مفروض دانستن درستی همان مبانی علم مدرن به مطالعه متون مقدس پرداخته‌اند (Bucaille 1998: 315). در نتیجه، علم جدید با رویکردی مبتنی بر عقل مدرن خود را در برابر دین و معناگرایی قرار داد. از این‌رو، در فرانسه بعد از انقلاب، برای بیان میزان عقب‌نشینی دین از ساحت عمومی جامعه، در طول دهه‌های متمادی، از واژه‌های متفاوتی چون لائیک‌شدن، غیرمسیحی‌شدن (déchristianisation)،

کافر شدن (incroyance)، بی‌دین شدن (irréligion)، رهایی (libération)، حقوق بشر (droits de l'homme)، دموکراسی، ضدیت با روحانیت (Remond 1999: 420)، و امثال آن استفاده شد. از طرف دیگر، هنوز هم کلیسای کاتولیک، به‌مثابه بنیان و نماد دین، هرگونه نوآوری علمی را مخالف قرائت رسمی روحانیت حاکم قلمداد می‌کرد و آن را برنمی‌تابید. هرچند امروزه در کلیسای کاتولیک تحت قیادت پاپ فرانسوا می‌توان قرائت‌های به‌مراتب سهل‌انگارانه‌تر و مایل به پسامدرنیسم یافت (Mondial 2021).

دستگاه تفتیش عقاید کلیسا در قرن دوازدهم تا شانزدهم میلادی را باید از خردکننده‌ترین ابزارهای فشار و از قوی‌ترین عوامل دین‌گریزی در غرب دانست. به‌دنبال این خشونت‌های مشروع دینی از منظر کلیسا، بازار نوعی لائیسیتۀ علمی گرم‌تر شد. شیوۀ رفتار روحانیون کلیسا با دانشمندان زمانه چون گالیله از پایه‌های اصلی جهت‌گیری غیردینی رنسانس و به‌ویژه دانش در غرب بود (Allgere 1997). نهادینه‌شدن تناقضی ظاهراً ذاتی بین عقل، به‌عنوان اساس تفکر علمی مدرن، و وحی، به‌عنوان مبنای تفکر دینی کلاسیک، از نتایج مهمی بود که مدرنیته از سال‌ها سلطۀ دینی کلیسا استخراج کرد. به‌دنبال آن، پروتستانتیسم، واکنشی ناتمام به این قرائت کلیسای کاتولیک و ره‌آورد عصر نواندیشی بود (Entzauberung der Welt). لذا بی‌دلیل نیست که دربین سه گروه بزرگ مسیحیان کاتولیک، ارتدوکس، و پروتستان این گروه اخیر بیش از همه بر یک نظام حکومتی لائیک اصرار دارند. دین‌داران مسیحی سه گزینه بیش‌تر نداشتند: ۱. با نوعی اصلاح دینی دین‌دار بمانند و از مسیر پروتستانتیسم به باورهای جدید مذهبی اما متفاوت با قبل معتقد باشند و به‌نوعی با لائیسیتۀ، به‌معنای تحمل هر نوع دین و قرائتی از سبک زندگی مؤمنانه و مدرنیته، هم‌سو شوند؛ ۲. مذهب جدید را هم نپذیرند و وارد دنیای بی‌دینی شوند و با لائیسیتۀ، به‌معنای ضدیت با دین، هم‌راهی کنند؛ ۳. درنهایت، با قبول نوعی تحقیر اجتماعی، دین‌دار و مؤمن به تفکرات قبلی و کلاسیک کاتولیک باقی بمانند. در عموم موارد، گزینه سوم به‌تدریج از بین رفت و روش اول و دوم برجای ماند و در رقابت دین و دانش در غرب به‌تدریج راه دوم غلبه پیدا کرد و آموزش‌های دینی به‌حاشیه رفت. نظام نوین آموزشی، از جمله دانشگاه، در محتوای جدید خود پدیده‌ای دربرابر مدارس قرار گرفت که به‌صورت سنتی، محل تدریس دانش دینی به‌وسیله علمای دینی بود. سوربون دیگر نمی‌توانست نقش حوزه آموزش دین مسیحی تلقی شود (Javid 2005b). دلایل این نگاه به‌صورت تفصیلی در بحث بعدی می‌آید.

#### ۴. غلبه علم بر دین به مثابه حق شخصی

نظام آموزشی که تا قبل از انقلاب در انحصار روحانیون مذهبی بود، به سرعت از دست آنان ستانده شد و مجموعه اموال اربابان کلیسا، مدارس، و حتی کلیساها ملی اعلام شد و با روحانیون با بی‌مهری رفتار شد و تحت تعقیب سخت قرار گرفتند، به طوری که بسیاری از آنان به کشورهای مجاور چون ایتالیا و اسپانیا گریختند و بسیاری در دام زندان و اعدام گرفتار شدند. نتیجه آن شد که با کنارزدن سبک آموزش ملی قدیم در قالب آموزش دینی تلاش برای آموزش ملی جدید در قالب علم محض مورد توجه قرار گرفت. سرفصل دروس و متون عوض شد و معلمان انقلابی و علم‌مدار جای‌گزين علمای مذهبی شدند. انقلابی فرهنگی در فرانسه، بدون آن‌که هم‌چون انقلاب فرهنگی ایران و چین علنی سیاست‌گذاری و نام‌گذاری شود، به‌اجر گذاشته شد و آثار آن هنوز به نام انقلابی در ارزش‌های فرهنگی ادامه دارد (Clarisse Fabre 2012). عناد با مذهب‌پون چنان توسعه یافت که بسیاری از مراکز دینی، پس از ملی‌شدن، به اصطبل اسب‌ها تبدیل و مدارس با مرکزیت آموزش دولتی رایگان، لائیک، اجباری، و فراگیر شدند. در این بین، یکی از مشکلات اساسی آموزش دروس مربوط به فلسفه، دین، و اخلاق بود که دیگر با ادبیات جدید بسیار چالش‌برانگیز شده بود. جای‌گزینی اخلاق لائیک به‌نام اخلاق انسانی و فلسفه مادی به‌جای الهیات محض مسیحی یکی از راه‌حل‌های پیش‌نهادی بود. سال‌های ۱۷۹۳، ۱۸۴۸، و در نهایت قانون ۲۸ مارس ۱۸۸۲ دوره‌های تاریخی انقلاب فرانسه بودند که همواره مسئله آموزش اجباری به‌عنوان اولویت حکومت لائیک فرانسه مطرح می‌شد. قانون تعلیم اجباری، که به قانون فری (Dite Lio Ferry) هم معروف شد، در واقع، محصول جمهوری سوم فرانسه (troisième république) بود که به‌نوعی به دوری از نظام سلطنتی مطلقه تأکید مجدد داشت و از سوی دیگر از ضعف آموزشی فرانسه حکایت می‌کرد که طی جنگ با پروس، در مواجهه سربازان فرانسوی با سربازان پروس (آلمان) مشهود بود. ژول فری، برای درمان این نقطه ضعف، طی طرحی پیش‌نهادی، تعلیم اجباری (و نه لزوماً آموزش اجباری) (L'instruction obligatoire ou obligation scolaire) را برای سن شش تا سیزده سال در فرانسه الزامی کرد. او در جایگاه معمار نظام آموزشی جدید فرانسه تلاش کرد تا ضمن محترم‌شمردن حق آموزش شهروندان، لزوماً از حوزه حقوق دینی آنان وام‌نگیرد. به‌دنبال این موضوع، دومین گام عملی جدایی کلیسا و حکومت، بالأخره در سال ۱۹۰۵ (Loi du 9 décembre 1905) نهادینه شد. در گام سوم،



در نهایت، قانون لائسیته در ۱۵ مارس ۲۰۰۴ (Hafifa Cherifi 2005: 76) رسماً تمام سطوح آموزش حتی دانشگاه‌ها را هم به‌نوعی در بر گرفت. این فرایند، که نزدیک به دو قرن در حرکت بود، بالأخره حوزه دین شخصی و دانش رسمی را برای همیشه از هم جدا کرد. باتوجه به جدال با یک حق طبیعی، موفقیت چنین طرحی همیشه جای سؤال خواهد داشت، چراکه هر روز نزاع دیگری در این خصوص موضوع روز جامعه لائیک فرانسه می‌شود. با تصویب و اجرای این قانون، قانون‌گذاری فرانسوی در عمل هزینه دین‌داری را به‌شدت افزایش و هزینه بی‌دینی را فوق‌العاده کاهش داده است؛ سیاستی که ظاهراً در ایران بعد از انقلاب اسلامی باید برعکس آن تعقیب شود. برای این منظور، شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۲ این قانون را مورد انتقاد شدید قرار داد (<<http://unitedsikhs.org/rtt/doc/BikramjitSinghDecision.pdf>>).

در این خصوص، بد نیست به آرشیو مصاحبه با مسئولان جامعه فرهنگی فرانسه پردازیم.

## ۵. مطالعه میدانی حق بر آموزش دینی

امروزه مطالعات میدانی بسیار سخت شده است؛ به‌ویژه زمانی که موضوعی در یک جامعه در ردیف خطوط قرمز یا تابوهای رسمی قرار گرفته باشد، اما همین تابو می‌تواند موجب بحران فعالیت‌های زیرزمینی شود. واقعیت آن است که در سال ۱۹۰۵ در فرانسه، با اجرای قانون لائسیته، نهادهای آموزشی رسمی، به‌ویژه مدارس و دانشگاه‌ها، به‌شدت مورد توجه واقع شدند. ژان لوئیس ادوک (Jean-Louis Auduc)، مدیر دانش‌سرای تربیت معلم (l'IUFM) در منطقه کرتی (Créteil) در حومه پاریس، که سال‌ها در ارتباط با مسئله فرقه‌های جدید در مدارس فرانسه تجربه‌های فراوانی اندوخته بود، به نقد نظام فعلی آموزش فرانسه پرداخته است و در مجموعه مصاحبه‌های خود حتی خواستار جدایی مدارس دختران از پسران (به‌سبب قدیم) برای بهبود کیفیت آموزش در فرانسه بعد از انقلاب شده است (Auduc 2013). او در مصاحبه‌ای مستقل که با نویسنده داشت، معتقد است:

در بدو تحقق انقلاب فرانسه، همه آموزگاران و اساتید دانشگاه بر این باور بودند که دیگر دین خصوصی شده است. بنابراین، آموزه‌های دینی باید از مسیر خانواده‌ها که طبیعتاً حوزه خصوصی تلقی می‌گردید، تعقیب گردد، چون دیگر دین امر عمومی نیست تا مدارس بر آن اصرار کنند.

به اعتقاد ادوک این یک اشتباه استراتژیک آموزشی در نظام دولتی فرانسه بود که تأثیر جبران‌ناپذیری به دنبال داشت. جامعه فرانسه از نظر دینی به شدت آسیب‌پذیر شد. چون جامعه فرانسه در سال ۱۹۸۴ با چند روسری لرزید. دانشجویان و دانش‌آموزان مسلمان در مواجهه با هم‌کلاسی‌های خود از قدرت استنباط و فهم بالایی در امر دین برخوردار بودند، به طوری که حتی معلمان هم به این وضعیت معترف بودند. دلیل آن روشن است؛ نسل‌های پس از انقلاب فرانسه، از جمله کودکان پرورش‌یافته در این نظام لائیک، دیگر از دین چیزی نمی‌دانستند تا در کانون خانواده یا به عبارتی در حوزه خصوصی به فرزندان خود یاد دهند. در مدرسه نیز به عمد به آنان چیزی در این خصوص آموزش داده نشد. والدین هم به صورت خصوصی پی‌گیر این نوع آموزش‌های دینی نشدند. این متخصص علوم تربیتی اصل مهمی را یادآوری می‌کرد؛ شرایطی که باید به آن گفت «ضعف الطالب و المطلوب». ادوک می‌افزاید:

آری، نه ما و نه فرزندانمان، نه خانواده و نه مدرسه، توان آموزش دینی را نداشت و ندارد. دولت به خانواده‌ها اعتماد داشت تا خود این امر را دنبال کنند، اما خانواده‌ها خود به مرور زمان از این موضوع‌های فلسفی و مذهبی فاصله گرفتند. در نتیجه، فرزندان انقلاب لائیک در فرانسه پس از مدتی به تدریج از آموزه‌های سستی خود، که مبتنی بر دین و فرهنگ قدیم بود، فاصله گرفتند. این شکاف در عمل باعث خلأ در آموزش‌های دینی شد. آموزش‌هایی که دیگر نه والدین توان ارائه آن را داشتند و نه دولت لائیک خود را مسئول می‌دانست. امروزه این نسل در برابر نسل جدید از فرزندان مسلمانان فرانسه، که از آموزش‌های قوی خانوادگی برخوردارند، دچار بحران هویت شده‌اند. عدم اعتماد به نظام آموزشی دولتی به افزایش مسئولیت خانواده‌ها منجر می‌گردد و بالعکس، افزایش اعتماد به آموزش دولتی سبب سبک‌شدن مسئولیت خانواده می‌شود. این موضوع در هر دو انقلاب ایران و فرانسه، در قبل و بعد انقلاب‌ها، قابل توجه است (Javid 2005: 5).

معادله خیلی ساده‌ای است. دولت مسئولیت آموزش دینی را به خانواده‌ها واگذار کرد و بعد از یک نسل، چون همین دانش‌آموزان دیروز و پدران و مادران امروز آموزش دینی در مدارس نداشتند. لذا توان آموزش فرزندان خود را هم ندارند. پس به تدریج نسل‌های بعدی به تمامی تهی از ادبیات و آموزه‌های دینی شدند. چون نه مدرسه و نه خانواده هیچ‌یک به آموزش دینی نپرداختند؛ مدرسه چون نمی‌خواست و خانواده چون نمی‌توانست. این

وضعیت در بن‌بست آموزه‌های دینی که با اسلام فرانسه شروع شد، موجی از بیداری برای نظام آموزشی فرانسه را رقم زد. حال، اصول یک جامعه سکولار در خانه خود هدف قرار گرفته بود. در نتیجه، قوانین متعدد دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در فرانسه هدفی جز کاهش نفوذ دانشجویان و دانش‌آموزان مسلمان در برابر عموم هم‌کلاسی‌های فرانسوی نداشتند (Ognier Pierre 2003: 13-14). در سال ۱۹۸۴ قوانین حجاب در مدارس جدی‌تر شد و محدودیت‌هایی برای اقامت، ورود، و خروج مسلمانان اعمال شد (Abdallah 1995: 30). پس از حدود صد سال، قانون ۱۵ مارس ۲۰۰۴ نمونه‌ای از حذف دین و نشانه‌های معناگرایی از حوزه عمومی به‌ویژه آموزش بود (Nationale 2004). بسیاری از جامعه‌شناسان این وضعیت را نابه‌سامان می‌دانند، درحالی‌که حکومت لائیک باید فرصت و امکان مطالعات دینی را افزایش دهد. محمد ارکون، روشن‌فکر فرانسوی که مشاور مقامات فرانسوی برای تصویب قانون منع حجاب بود، معتقد است که به‌بهانه بی‌طرفی، لائیسیم در عمل مطالعات علمی درباره ادیان را کنار گذاشته است (Arkoun 1991: 29). الهیات از دانشگاه‌ها بیرون رفته و جز صورتی تصنعی و مثله‌شده از آن باقی نمانده است. تصحیح این وضعیت در جهت تقویت گرایش فلسفی، به‌مثابه یکی از مسئولیت‌های هر نظام حکومتی، از جمله نظام لائیک، قابل طرح است (ibid.: 31).

## ۶. تعلیم دینی و تربیت انقلابی

در ایران، هم‌چون فرانسه قبل از انقلاب، آموزش‌های بومی نوعی آموزش‌های مذهبی به‌دست ملاها و روحانیان مذهبی بود، زیرا آموزش در ایران از زمان ورود اسلام بیش‌تر به‌سوی سبک مکتب‌خانه و حوزه‌های علمیه پیش رفت و شاید الگوی ساسانی و دانشگاه جندی‌شاپور و پس‌از آن نظامیه‌های بغداد و نیشابور را بتوان اجداد سبک دانشگاه‌های جدید فرنگی دانست که بعد از عصر رضاخان دوباره در ایران شایع شد، اما شکل غالب تدریس و تحصیل در ایران، باوجود رواج مدارس و دانشگاه‌های جدید، همواره مدرس، مکتب، و حوزه علمیه بوده است. از این‌رو، تحقق انقلاب اسلامی را باید به‌نوعی مسیر تقویت آموزش‌های سنتی بر آموزش‌های مدرن دانست، چراکه در ایران قبل از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷/۱۹۷۹، در سال ۱۸۵۱، یعنی در زمان ناصرالدین‌شاه قاجار، سبک‌های نوین آموزشی به‌هم‌راه قالب‌های ساختاری آن، هم‌چون مدارس و دانشگاه‌ها، وارد جامعه

ایرانی شدند. طبق گزارشی، فقط مسیونرهای آمریکایی در ایران ۲۶۶۰ دانش‌آموز داشتند (جاوید ۱۳۷۸: ۹۰). از آن‌جاکه پشتوانه این مؤسسات تجربه وجود تعارض علم و دین در اروپا بود، به تبع الگوهای آموزشی نیز بومی نشدند و به همان سبک آموزش‌ها در همان قالب‌های وارداتی ارائه شدند (Javid et al. 2012). رقابتی جدی بین مراکز سستی آموزش در ایران، که مکتب‌های قدیم و حوزه‌ها بودند، شروع شد. این تندباد، به‌ویژه در عصر پهلوی تا آغاز انقلاب اسلامی در ایران، با شدت وزید. انقلاب اسلامی سعی کرد تا با تحولی در متون آموزشی، در کالبد سنت سکولار، روحی معنوی بدمد. از این‌رو، انقلاب ۱۳۵۷/۱۹۷۹ ایران از بسیاری موارد در جهت مخالف این روند بود و آرمانی اساسی در آموزش و پژوهش علوم دانشگاهی را در سر داشت. لذا ماوراءالطبیعه و مابعدالطبیعه جایگاهی ارزش‌مند در توجیه و تثبیت انقلاب برعهده داشتند (مطهری ۱۳۷۴: ۸۷-۱۰۴). برای بسیاری از مبارزان انقلاب، انقلاب اسلامی در ایران به‌معنای انقلابی در جهت معنویت و عدالت بود (بنگرید به مطهری ۱۳۶۸). از این‌رو، انقلاب فرهنگی و در نتیجه سلامت و تقویت آموزش‌های بومی، اسلامی، و دانشگاهی در اولویت برنامه‌های انقلابیون قرار گرفت، ارزش‌ها زمینه‌ساز هنجارهای اجتماعی شدند، و نگاه صرفاً اثباتی به انسان اساساً مردود قلمداد می‌شد.

جدول ۱. دو انقلاب بین دو انتخاب

۱۷۸۹	۱۹۷۹	دو انقلاب
انقلاب لائیک فرانسه	انقلاب اسلامی ایران	دو امتحان
توسعه	تحقیر	علم مدرن
تضعیف	تقویت	دین قدیم
آموزش انسانی و اخلاقی	آموزش الهی و دینی	آموزش رسمی

اما در عمل چنین نشد، بلکه تعارض یا التقاط این دو سبک آموزشی حوزوی و حکومتی یا همان آموزش رسمی باعث نوعی ناهماهنگی شگرف در حوزه آموزش ملی شد. چون نظام تعلیم و تربیت در ایران مدعی بوده است که همواره بعد از انقلاب اسلامی، به دنبال توسعه دین‌داری در عمل و نظر در جامعه است و اساساً یکی از اهداف انقلاب اسلامی مسئله معنویت بوده است که شهید مطهری در کتاب *پیرامون انقلاب اسلامی* سخت بر آن پای می‌فشارد، اما جمهوری اسلامی بیش‌تر فرایندی شبیه انقلاب فرانسه ولی در جهت عکس داشته و در همان فرایند نتیجه عکس گرفته است. برای این فرضیه فرعی توضیحی منطقی وجود دارد. در فردای انقلاب اسلامی در ایران، تجربه انقلاب فرانسه در جهت عکس تکرار شد، چراکه خانواده‌ها که در دوران شاهنشاهی حساب آموزش‌های دینی را خارج از توان یا صلاحیت دولت غیردینی می‌دانستند یا خود به‌صورت سستی به تعلیم دین به فرزندان خویش همت می‌گماردند یا این‌که از محضر علمای دین یا مکتب‌های تدریس سستی برخوردار می‌شدند. البته حکومت پهلوی هم اصراری در تولید امور آموزشی دینی نداشت. با این حال، به‌عنوان تنها سلطنت شیعی، از مشورت مذهب‌یون برای تدوین و تدریس کتب دینی کمک می‌گرفت. خانواده‌های مذهبی، با قطع اعتماد کامل از آموزش دینی توسط نظام رسمی شاهنشاهی، خود در کانون خانواده به تعلیم دین و مذهب به فرزندان خویش می‌پرداختند و بسیاری دیگر، با توجه به استقلال حوزه‌های علمیه و مدرسه‌های مذهبی از حکومت، فرزندان خویش را با خیالی آسوده به این مراکز سستی گسیل می‌داشتند. به‌دیگرسخن، دولت متکفل آموزش دینی نبود و والدین هم چنین انتظاری را اساساً از حکومت پادشاهی نداشتند، اما با تحقق انقلاب اسلامی این توقع معکوس شد. به این معنا که اتفاقاً حکومت و هم‌چنین طبق *قانون اساسی* در اصل سوم دولت، به‌نماینده‌گی از حکومت اسلامی، مسئولیت آموزش دینی و روحی را هم عهده‌دار شد. از سوی دیگر، به‌تدریج استقلال مراکز سستی آموزش دینی هم از بین رفت. در نتیجه، با وقوع انقلاب شکوهمند اسلامی و در فضایی که بنیان انقلاب در درجه نخست بر محور دین‌باوری شکل گرفته بود، به‌تبع مردم از حکومت و دولت اسلامی به‌دلیل قبول این مسئولیت بسیار خشنود بودند. یکی از زمینه‌های این خشنودی اعتماد شهروندان به دولت در امر تعلیم و تربیت فرزندان خویش در موضوعات دینی بود. دولت اسلامی هم به‌سهم خود با تدابیری چند از جمله انقلاب فرهنگی، تحول در متون درسی، و گزینش آموزگاران و استادان دانشگاه این اعتماد شهروندان را دوچندان کرد. خانواده‌های مذهبی ایرانی، که

تاکنون امور مربوط به آموزه‌های دینی فرزندان خویش را خود تعقیب می‌کردند، حال به تدریج این مسئولیت را به دولت اسلامی واگذار کردند و با خیالی آسوده، به امور جاری دیگری پرداختند که در اولویت‌های سبک زندگی خانواده ایرانی بود.

## ۷. حق بر سواد دینی در تربیت انقلابی

با وقوع انقلاب اسلامی در ایران، شهروندان ایرانی آسوده‌خاطر شدند، چراکه دولت پشتیبان آموزش مذهب به فرزندان آنان بود، اما در عمل مشکل دوچندان شد، چراکه تعارض یا التقاط این دو سبک آموزشی باعث نوعی ناهماهنگی شگرف در حوزه آموزش شد. جالب است بدانیم که نظام تعلیم و تربیت در ایران مدعی است که همواره بعد از انقلاب برای توسعه دین‌داری در جامعه از نظر عملی و نظری تلاش کرده است. هم‌چنین، ادعا دارد که اساساً یکی از اهداف انقلاب اسلامی مسئله معنویت است، اما متأسفانه چنین هدفی محقق نشده است، چنان‌که با گذشت بیش از سه دهه از انقلاب اسلامی، امروزه دغدغه‌هایی بس بنیان‌افکن بار دیگر خانواده‌های سستی و مذهبی ایرانی را متوجه مسئله آموزه‌های دینی فرزندان در مدارس و دانشگاه‌های ایران کرده است. نگاهی به تیترا برخی از اخبار و پیمایش‌های رسمی و غیررسمی حکایت از جدی‌شدن فرضیه‌ای دارد که براساس آن «باورهای دینی در جوانان، به‌ویژه دانشجویان و دانشگاہیان، رو به افول است» (<https://www.bornanews.com/Nsite/FullStory/?Id=199235>).

شاید، با نوعی احساس خطر اجمالی، دولت جمهوری اسلامی در دهه اخیر با تنظیم نقشه مهندسی فرهنگی کشور (<https://www.sccr.ir/Pages/?current=news&gid=11&Sel=640633>) تنظیم سندی برای تحول و ارتقای علوم انسانی، سند دانشگاه اسلامی، نقشه جامع علمی کشور، و سند تحول بنیادین آموزش و پرورش تلاش کرده است تا به تحکیم مبانی خود بپردازد. در همه این اسناد، توجه به تربیت انسان موحد، مؤمن، انقلابی، و معتقد به معاد و ارزش‌های دینی و اسلامی مورد تأکید است. برای مثال، در ضمن اهداف کلان سند تحول بنیادین آموزش و پرورش، در بند اول تربیت چنین انسانی از اهداف کلان نظام آموزشی در جمهوری اسلامی تلقی شده است. این‌که اکنون چنین اهدافی گفته و نوشته می‌شود، می‌تواند دو بعد داشته باشد؛ یا نوعی تأکید بر آنچه انجام می‌شود در وضع موجود آموزشی است یا آرمانی برای آینده‌ای است که اکنون نظام آموزش رسمی با گذشت بیش از سه دهه از انقلاب اسلامی هنوز در رؤیای تحقق آن به سر می‌برد. این اسناد، جز انباشت قوانین،

در عمل نتیجه‌ای نداشته‌اند. حال در یک بررسی تطبیقی باید افزود که اگر فرانسویان در سال ۱۹۸۴ به صورت جدی برای جبران معضل کم‌اطلاعی دینی خود به سراغ مدارس خصوصی رفتند، چگونه است که در جمهوری اسلامی ایران نیز در دهه سوم انقلاب بازار مدارس خصوصی، غیردولتی، و غیرانتفاعی مذهبی بسیار پررونق شده است؟ آیا مدارس و دانشگاه‌ها در آموزش‌های دینی، که به نوعی باورهای بنیادین انقلابی هم بوده است، ناکام بوده‌اند؟ آیا والدین و خانواده‌ها، بدون فهم فلسفه درستی آن، مسئولیت آموزش اخلاقی و دینی را به کارگزاران رسمی انقلاب سپردند؟ آیا آموزه‌های دینی توان مقابله با تهاجم الگوهای عرفی و جهانی را نداشته‌اند؟ اگر خانواده‌ها هم در صحنه بودند، این مسیر گذری ناگزیر بود؟ و دیگر سؤالات مرتبطی که درخور طرح‌اند در این جا به ذهن می‌رسد، اما همه سؤالات به این واقعیت مهم اشاره دارند که در جمهوری اسلامی ایران هزینه دین‌داری و نه بی‌دینی دوچندان شده است، فقط به همین دلیل ساده که به دغدغه ایرانی پاسخ گفته شده است و شهروندان مجبورند هزینه اعتماد و ناکامی آموزش‌های مذهبی را با سرعت و توانی مضاعف جبران کنند. بسیاری از خانواده‌های مذهبی اکنون آواره مدارس موسوم به غیرانتفاعی مذهبی شده‌اند. این مدارس با انتفاع بالا از آسیب‌پذیری خانواده دینی در ایران امروز سوءاستفاده می‌کنند. والدین دین‌دوست، باید صف آزمون‌های پی‌درپی را با تحمل منت‌های بسیار، طی کنند تا مسئولان این مدارس، هرچند با هزینه گزاف، فرزندان را بپذیرند. کم نیستند ایرانیانی که بدون دغدغه دین‌داری، به دلیل نبود حق جای‌گزین مطلوب، ناچارند که فرزندان خود را در مدارس تجاری-دینی موسوم به غیرانتفاعی ثبت‌نام کنند. ناتوانی آموزش مذهبی در برخی موارد ناتوانی آموزش‌های عمومی در نظام رسمی را هم نشان می‌دهد. فرار از مدرسه و آمار جدید برای نرخ بی‌سوادی در کشور البته مطالعات مستقلی را می‌طلبد. (<<https://www.payeshpress.ir/News/683.html?catid=7&title=38>>).

اگر هم چنین نباشد، هزینه‌های گزاف آموزش‌های مذهبی و هزینه جبران نابه‌سامانی آموزش دینی رسمی اکنون چنین توانی را از خانواده دغدغه‌مند ایرانی می‌گیرد. همان دور و تسلسلی که بعد از انقلاب فرانسه با هدفی متفاوت به حذف سواد دینی از جامعه علمی فرانسه منجر شد، در جمهوری اسلامی ایران نیز در حال تکرار است. شاید البته بخشی از این وضعیت محصول بی‌سیاستی و مدیریت نامطلوب آموزشی در قالب افراط و تفریط‌های مذهبی هم باشد (Economist 2000). مبحث بعد آثار این پدیده را در جامعه ایران و فرانسه، با تأکید بر مقوله دین و دانش در مقام نظری و عملی، طبق جدول ۲، تعقیب کرده است.

جدول ۲. دو انقلاب با دو امتحان و آثار آنها

۱۷۸۹	۱۹۷۹	دو انقلاب
انقلاب لایک فرانسه	انقلاب اسلامی ایران	دو امتحان
نوسعه	تحقیر	علم مدرن
تضعیف	تقویت	دین قدیم
آموزش انسانی و اخلاقی	آموزش الهی و دینی	دو حوزه آموزش رسمی

جدول ۲، که تکملاً جدول ۱ است، در واقع نمایان‌گر نوعی از تعامل و انقلاب در برخورد با موضوع علم، دین، و شکل تبلور آنها در آموزش‌های رسمی است. در انقلاب ایران، جایگاه رفیع به‌حق به آموزش رسمی دینی تعلق گرفت، درحالی‌که در انقلاب فرانسه حق بر آموزش معطوف به موضوع آموزش انسانی، فارغ از منبع وحیانی، شد و در هر دو حوزه رقابت به حذف آن دیگری منجر شد.

## ۸. روابط معکوس حق باسوادی و حق دین‌داری

آیا دین‌داری با سطح توسعه دانش، به‌مفهوم علم، در تلاقی است؟ مطالعات درخصوص دانش در فرانسه نشان می‌دهد که به نسبت توسعه علوم مدرن بعد از انقلاب لائیک دانش و معارف دینی کاهش یافته است، تاحدی‌که امروزه دولت فرانسه درصدد جبران آن در چهارچوب نهادهای موجود آموزشی است. باوجود داوطلبانه‌بودن کلاس‌ها، امروزه بیش از نصف دانش‌آموزان فرانسوی از این آموزه‌های دینی استقبال می‌کنند (Javid 2008). پس از انقلاب اسلامی ایران، این مسئله به‌شکل دیگری مطرح شده است. دانش‌دانشگاهی و دانش‌آموزی سیر ناموزونی یافته است، به‌طوری‌که باوجود تغییرات صوری، یکی از دغدغه‌های اصلی شبهه‌سکولارماندن آموزش‌های رسمی در ایران است. از فرمان انقلاب فرهنگی امام خمینی (ره) در اردیبهشت ۱۳۵۹ و تشکیل ستاد و سپس شورای عالی انقلاب فرهنگی تا اندیشه اسلامی‌شدن دانشگاه‌ها، تحول در علوم انسانی، و نیز نگارش سند تحول



بنیادین آموزش و پرورش و آنچه در نقشه مهندسی فرهنگی ذیل راهبرد دوازده آمده است (<https://www.sccr.ir>) همواره مسئله تعامل دین، دانش، و دانشگاه از پرسش‌های دولت‌مردان و عموم مردم جامعه اسلامی در جمهوری اسلامی ایران بوده است، اما در دهه اخیر دو بحث تدوین سند تحول در آموزش و پرورش و اسلامی کردن دانشگاه‌ها نشان از وجود آسیب جدی در حوزه فرهنگ آموزشی و دینی جامعه ایرانی دارد و حرکت به سمت حل این مسائل برعهده نهادهای مسئول است، درحالی که دغدغه جامعه فرانسوی تکیه بر هویت لائیک و پرهیز از افراط‌گرایی اسلامی است و دلهره درمورد تغییرنکردن بنیان‌های جامعه توسط مسلمانان وجود دارد. دغدغه جمهوری اسلامی دخیل کردن دستوری دین در تمام شئون زندگی مردم، حتی در حد صوری، است. فرق این دو جامعه در این مقام آن است که جامعه فرانسه زمینه آموزش دینی در مدارس دولتی را در خلال دوره‌هایی خاص با تقاضای والدین مجاز کرده است؛ مثلاً توسعه شناخت دینی را در قالب برنامه AEP به‌عنوان سبک مکملی در مدارس دولتی تعریف کرده است. این نشان می‌دهد که جامعه فرانسه فقط در آموزش سکولار خود موفق بوده است و نه لزوماً در آموزش به‌شکل کلان. لذا جبران معرفت دینی را در قالب مشارکت کنترل‌شده و داوطلبانه تقویت کرده است، اما جمهوری اسلامی در آموزش دینی خود ناکام مانده و بعد از بیش از سه دهه احساس سرخوردگی کرده است. لذا ایران اسلامی هنوز در مقام تدوین سند و قانون‌گذاری برای ترمیم آسیب‌هاست و با مرحله اجرا و عمل واقعی فاصله دارد. شاید این اواخر، در دولت یازدهم، منشور حقوق شهروندی به این درج‌ازدن عنایتی داشته باشد (پیش‌نویس منشور حقوق شهروندی ۱۳۹۳).

## ۹. هویت دولت و حقوق دینی

آنچه در این جا اهمیت دارد، این است که اولین قدم پرسش درباره مفهوم یک جامعه بی‌دین است و حدود و ثغور آن با یک جامعه دینی مشخص شود. امروزه فقط ۵۳ درصد از مردم فرانسه خود را مسیحی کاتولیک معرفی می‌کنند و طبق آمار، فقط ۳۳ درصد از جوانان فرانسوی زیر ۲۴ سال خود را مسیحی می‌دانند (Ruano-Borbalan 2003: 4). بسیاری خود را لائیک، ملحد، بی‌دین، یا اگنوستیک می‌نامند. در چنین جامعه‌ای، ارائه آمار دینی از نظر رسمی غیرقانونی است. فقط دستگاه‌های اطلاعاتی برای برخی اهداف امنیتی مجازند تا دست به تحقیقاتی میدانی بزنند و نتیجه را به‌طور سری در دسترس سیاست‌مداران قرار

دهند. لذا اگر جامعه لائیک را جامعه‌ای بدانیم که سیاست و دولت دخالتی در مسائل دینی شهروندان آن ندارند و برعکس دین‌داران نیز از انعکاس دین بر آستان سیاست خودداری می‌ورزند، در این صورت حکومت چنین جامعه‌ای یک حکومت لائیک یا سکولار است، بدون آن که لزوماً آن جامعه بی‌دین باشد. در این جا حکومت مدافع لائیسیته است. به این معنا که با قبول نوعی بی‌طرفی مثبت، تلاش دارد تا امکان دست‌رسی عموم به نیازهای روحی و جسمی را بدون تبعیض فراهم آورد. زمینه‌سازی و افزایش آگاهی دینی شهروندان در صورت تقاضا از جمله وظایف یک حکومت لائیک است. رژی دوبره، که مسئول تهیه گزارشی درباره وضعیت مدارس لائیک در فرانسه در سال ۲۰۰۲ بود، در کتابی با عنوان *آنچه حجاب از ما می‌پوشاند؛ جمهوریت و قداست می‌نویسد که حتی «در یک حکومت بی‌طرف، دولت در هر شرایطی موظف است تا با هزینه خود، شهروندانی را که توانایی جابه‌جایی و حرکت به سوی محل عبادت دل‌خواه خود را ندارند، تأمین کند» (Debray 2004: 30)*. در برابر این نوع بی‌طرفی منفی قرار دارد که با پیراستن علایق دینی شهروندان قصد تقویت بی‌دینی را دارد. پس، یک جامعه بی‌دین جامعه‌ای است که بنابر چنین دلایلی دین در آن کم‌سو شده است و به حاشیه رانده می‌شود، به تبع، آگاهی دینی در آن کاهش می‌یابد، و در قرائت دوم، یعنی بی‌طرفی منفی، دین به تابو تبدیل می‌شود. بنابراین، طرح پرسش دینی در چنین جامعه‌ای نوعی معارضة با حکومت تلقی می‌شود و سیاست‌مداران به خود اجازه می‌دهند تا آن را به بهانه‌های امنیتی ناکام گذارند. جامعه فرانسه معاصر از قرائت اول به سوی قرائت دوم گام گذاشته است. شاید افراط در این شیوه حتی یادآور روش جمهوری سوسیالیستی شوروی سابق باشد که در آن دولت به خود اجازه می‌داد تا مستقیماً دین را مثله کند و آن را افیون توده‌ها بنامد. دولت فرانسه برای کنترل عطش دینی، که به واسطه مسلمانان تحریک شده است، به نوعی به تبعیض مثبت به سود ادیان غیراسلامی دست زده است. جدا از تصویب قوانین ناظر به پوشش دینی، که در عمل مسلمانان هدف اصلی آن هستند، نوعی سخت‌گیری به مسلمانان در مسجد، مدرسه، و حتی دانشگاه از اقدامات تضییعی دولت فرانسه معاصر است. جریمه حجاب شاید از جدیدترین اقدامات دولت فرانسه برای افزایش هزینه دین‌داری اسلامی در فرانسه باشد. از سوی دیگر، سایر ادیان از انحصارها و امتیازهای خاصی برخوردارند. مثلاً در حالی که برای جمعیتی نزدیک به شش میلیون مسلمان طبق آمار نیمه‌رسمی و بیش از ۱۰ درصد جمعیت فرانسه (Collet 1995) تنها یک دبیرستان خصوصی به نام ابن‌رشد در شهر لیل وجود دارد که

باوجود گذشت مدت‌ها، هنوز از حداقل حمایت‌های مادی و معنوی دولتی محروم است. بیش از نیمی از دانش‌آموزان یهودی فرانسه در مدارس خصوصی مختص به خود درس می‌خوانند، به طوری که تنها در سال تحصیلی ۲۰۰۲-۲۰۰۳ از سی هزار دانش‌آموز یهودی مشغول در این نوع مدارس، ۲۶ هزار نفر از آنان در مدارس بوده‌اند که، طبق قراردادی با دولت، از حمایت‌های مادی و معنوی دولت فرانسه برخوردار شده‌اند (Cf. *L'Arch* n°555 2004). از این رو، برای کنترل بهتر مسلمانان، دانش‌آموزان مختارند تا در مدارس دولتی بدون ظواهر دینی درس بخوانند یا با پرداخت هزینه اضافی، در مدارس مسیحی و یهودی ادامه تحصیل دهند. هزینه دین‌داری در فرانسه برای یک مسلمان عامل بسیار گران شده است. (<[https://www.col.fr/arche/article.php3?id\\_article=24](https://www.col.fr/arche/article.php3?id_article=24)>).

#### ۱۰. از حق بر هویت علمی و هویت دینی

در ایران هم هزینه دین‌داری به شدت افزایش یافته است و برعکس، هزینه بی‌دینی، خواسته یا ناخواسته، کاهش یافته است. بخش مهمی از این هزینه‌های عامل‌بودن به هزینه‌های آموزشی بازمی‌گردد. همین مسئله می‌تواند گریزگاه بی‌دینی یا کم‌دینی در ایران معاصر باشد. آسیب‌پذیری هویت دینی اغلب آسیب‌پذیری علمی را، که مبتنی بر اندیشه و تفکری بنیادین است، در پی دارد. بخش مهمی از جوانان هر جامعه‌ای را دانش‌آموزان دبیرستانی و دانشجویان آن جامعه تشکیل می‌دهند. نسل اول انقلاب، یعنی آنان که پرچم پیروزی نهضت اسلامی را در ایران بر دوش کشیدند، به دلیل همان پایگاه اعتقادی خویش، در مقوله‌های علمی نیز به شدت کوشا بودند. نمونه آن مناظراتی بود که در دهه اول انقلاب بین دانشجویان از مکتب‌ها و مرام‌های مختلف در دانشگاه‌ها صورت می‌گرفت و عموم دانشجویان مسلمان بنیان‌هایی بس ارزش‌مند در بحث کلامی، سیاسی، و ایدئولوژیکی داشتند. این جوانان دانشجویی با دوره‌های خاص مناظره آشنا بودند و نه مدرسانی را در این حوزه به خود دیده بودند. عمده آنان بنابه پایگاه خانوادگی، مذهبی، و سنتی خویش از قدرت و اقتدار علمی بالایی برخوردار بودند. در دهه سوم انقلاب فرایند به‌گونه‌ای دیگر است. به این معنا که اساساً هویت دینی در معرض آسیب جدی است.

طبق پیمایش ملی وضعیت و نگرش مسائل جوانان ایران، که سازمان ملی جوانان در سال ۱۳۸۱ با یک نمونه ۵۱ هزار نفری در مراکز استان‌های کشور انجام داد، ۴۷ درصد جوانان دست‌زدن به کارهای خلاف به دلیل مشکلات اقتصادی در جامعه را عیب نمی‌دانند.

به‌علاوه، از نظر هویت سیاسی، ۴۱ درصد مشکل هویت سیاسی دارند. در بُعد کلان، از نظر هویت دینی، بیش از ۱۰ درصد افراد دچار مشکل جدی در هویت دینی خود بوده‌اند. از نظر هویت عملکردی دینی، ۲۴ درصد از جوانان دچار مشکل جدی هستند. ۴۰ درصد از جوانان درجاتی از روحیات سهل‌انگاری دینی دارند و آمادگی دارند که گرفتار روحیات غیردینی شوند (پیمایش ملی وضعیت و نگرش و مسائل جوانان ایران ۱۳۸۱). این سهل‌انگاری در باورهای علمی به مبانی دینی حتی در بین قشر خاصی از جوانان انقلابی هم چون بسیجیان هم نمود یافته است. هر چند طبق آمار (مرکز سنجش افکار بسیج ۱۳۸۱)، با افزایش تحصیلات نگرش به هنجارها و ارزش‌های دینی این افراد در جمهوری اسلامی ایران مثبت‌تر شده و این مسئله در بین افراد با تحصیلات دانشگاهی نمود بیش‌تری یافته است، نتایج همین تحقیق نشان می‌دهد که میزان تقید در قبال احکام اسلامی، تقلید از آن، پیروی از دستورهای عملی اسلام، و میزان پای‌بندی آنان به فرهنگ اسلامی در مقایسه با اعتقادات اسلامی شدت چندانی ندارد. فرضیه ضعف هویت دینی جوانان دانشجوی به دلیل عملکرد ناصواب آموزشی مسئولان امر آن‌گاه قوت می‌گیرد که در این پیمایش، شاهدیم که هر چند در بین این دسته از جوانان نگرش در مورد حکومت دینی، دفاع از اصل نظام، و نگرش به سیاست خارجی نظام در حد نسبتاً خوبی قرار دارد، ولی نگرش به مسئولان نظام چندان رضایت‌بخش نبوده و در مجموع در حد متوسط است. طبق آمار سازمان ملی جوانان، حدود ۱۲ درصد گفته‌اند که به خواندن نماز عقیده چندانی ندارند. ۴۶ درصد گفته‌اند که به جز برای مراسم ترحیم هیچ‌گاه به مسجد نمی‌روند. ۷۲ درصد گفته‌اند که گرایش جوانان جامعه ما به امور مذهبی در پنج سال آینده کم‌تر می‌شود (سازمان ملی جوانان ۱۳۸۳). هم‌چنین، براساس پیمایش منتشرشده وزارت ارشاد، «نمازخواندن در بین افراد تحصیل‌کرده کم‌تر است» (گودرزی ۱۳۸۳)، هر چند ۷۸ درصد گفته‌اند که به مسجد می‌روند، اما در مقابل، ۲۲ درصد گفته‌اند که به مسجد نمی‌روند. ۱۴ درصد گفته‌اند که هیچ‌گاه در مجالس روضه‌خوانی شرکت نمی‌کنند. ۹ درصد گفته‌اند که هیچ‌گاه به زیارت اماکن مذهبی نمی‌روند. ۲۸ درصد گفته‌اند که هیچ‌گاه در نماز جماعت شرکت نمی‌کنند. هم‌چنین، براساس پیمایش انجام‌گرفته توسط سازمان ملی جوانان در مورد بررسی زمینه‌های دانشگاه اسلامی، آمار با این خصوصیات در بخش وضع دینی دانشجویان قابل مشاهده است: در پاسخ به این سؤال که «به نظر شما انقلاب اسلامی چه تأثیری در نگاه جوانان به دین داشته است؟» می‌توان رابطه معناداری را میان پاسخ‌گویان از نظر سطح تحصیلات و دانشگاهی بودن در جمهوری اسلامی ایران مشاهده کرد. مقایسه سطح تحصیلات

پاسخ‌گویان نیز حاکی از آن است که با افزایش میزان تحصیلات از نسبت افرادی که معتقدند انقلاب موجب نزدیکی جوانان به دین شده است، کاسته می‌شود و بر تعداد افرادی که اعتقاد دارند انقلاب اسلامی به دوری جوانان از دین منجر شده است، افزوده می‌شود و این تفاوت براساس یافته‌های آماری معنادار است. از نظر وضعیت فعالیت جوانان نیز باید اذعان داشت که تفاوت معناداری میان پاسخ‌گویان وجود دارد. محصلان (۱۱,۶ درصد) بیش از همه معتقدند که انقلاب اسلامی به نزدیکی جوانان به انقلاب منجر شده است (بنگرید به سلطانی فر ۱۳۸۳)، درحالی‌که دانشجویان (۴,۳ درصد) بیش از سایرین بر این نظرند که انقلاب باعث دوری جوانان از دین شده است. بررسی نظر پاسخ‌گویان درباره این جمله که «افراد مذهبی همیشه قابل‌اعتمادتر از افراد غیرمذهبی هستند» و مقایسه آن با متغیرهای زمینه‌ای، تفاوت معناداری را از نظر متغیرهای وضعیت فعالیت و سطح تحصیلات در میان افراد نشان می‌دهد. درمورد سطح تحصیلات وضع این‌گونه است که با افزایش میزان تحصیلات دانشگاهی از نسبت افرادی که با چنین نظری موافق‌اند، کاسته می‌شود. با افزایش سطح تحصیلات حتی از میزان قرآن‌خواندن جوانان کاسته می‌شود. هم‌چنین، با افزایش سطح تحصیلات مخاطبان، از میزان مسجدرفتن آن‌ها نیز کاسته می‌شود. البته، باید معترف بود که باتوجه به حجم گسترده آفات ارزش‌های دینی که توسط رسانه‌های بیگانه و اینترنت، به‌ویژه برخی استادان و محتوای برخی دروس، به اذهان جوانان تزریق می‌شود، اگر می‌بینیم برخی از جوانان از جهت ظاهری و رفتاری به این سو و آن سو کشیده می‌شوند، مفهومش این نیست که از بُعد اعتقادی و نظری نیز استحاله و تهی شده‌اند، اگرچه ممکن است در برخی از آنان که از اول مایه دینی و هویت فرهنگی ضعیفی داشته‌اند، چنین باشد، درحالی‌که جوانان به‌درستی درک عمیقی از اعتقادات و باورهای دینی دارند، اما در انجام فرایض کوتاهی و اهمال نیز از جانب ایشان زیاد دیده می‌شود که از جمله آن، نخواندن نماز و شرکت محدود آن‌ها در نماز جماعت است.

## ۱۱. جمع‌بندی تطبیق

در پاسخ به این سؤال اصلی که انقلاب ایران و فرانسه در قلمرو حق بر دین و دانش مبتنی بر قانون اساسی چه راه و روشی را انتخاب کرده‌اند، به این فرضیه رسیدیم که هردو انقلاب براساس قانون اساسی خود به تقویت ارزش‌های انقلابی پرداختند، اما پس از گذشت مدتی هردو میزبان ارزش‌های ضد انقلاب خود شده‌اند. دولت فرانسه مبتنی بر

قانون اساسی با دورزدن حقوق بشر در وفاداری به ارزش‌های انقلاب موفقیت نسبی کسب کرده است، اما جمهوری اسلامی در کم‌تر از سه دهه به‌ناچار هزینه دین‌داری را، که مشتمل بر حق آموزش رسمی است، افزایش داده است. توضیح غایی آن است که در این بررسی تطبیقی، دو انقلاب فرانسه و ایران دو مسئله مشابه دارند. در گام نخست، هردو انقلاب به‌بهانه دین ظاهر شدند، اما یکی علیه دین و دیگری برای دین. هردو انقلاب از ابزار آموزش رسمی برای تقویت ریشه‌های انقلاب خود سود جستند، اما یکی با حذف آموزه‌های دینی و دیگری با ایجاد آموزه‌های دینی. هردو سبک خویش را قانون کرده و در قانون اساسی جمهوری خود آوردند، اما با گذشت کم‌تر از سه قرن از انقلاب ۱۷۸۹ میلادی فرانسه و گذشت بیش از سه دهه از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷/۱۹۷۹ در ایران، هردو انقلاب به نقطه مشترکی رسیده‌اند که آن‌ها را غافل‌گیر کرده است. دو قرن بی‌تفاوتی حکومت در مورد دین در فرانسه اکنون دولت این کشور را به جنگ فراگیر با دین‌داری از نوع اسلامی آن کشانده است و سه دهه بی‌اعتنایی مردم به آموزش‌های رسمی دولت در ایران مردم مسلمان این کشور معتقد را به استقبال از مدارس غیردولتی کشانده است. هدف دست‌گیری از فرزندان است که مدت‌ها در آموزش رسمی دولتی قرار داشتند و اکنون والدین دریافته‌اند که بسیاری از اخلاق و سواد تهی‌اند.

## ۱۲. نتیجه‌گیری

نتیجه هردو انقلاب یک پدیده مشترک است: هیچ‌یک از دو انقلاب در حال حاضر از روش خاص خود محصول مدنظر انقلاب خود را به‌دست نیاورده و دقیقاً نتیجه برعکس گرفته‌اند. تعقیب حقوق اساسی برای دین‌داری در فرانسه بازاری بی‌بدیل در جهان معاصر یافته است، به‌طوری‌که استقبال از ادبیات دینی و به‌ویژه اسلامی با کنج‌کاوی بالا به مداخله شدید دولت لائیک فرانسه منجر شده است تا از اصول حکومت و انقلاب دفاع کند و برعکس در ایران، بازار دین‌داری به‌شدت بی‌فروغ و بی‌رونق شده است، به‌طوری‌که بی‌سوادی دینی و عرق دین‌داری صوری، باوجود تولیت نهادهای رسمی دولتی در امر آموزش و پرورش، هر روز بیش‌تر از دیروز افزایش می‌یابد و رغبت به آموزه‌های دینی رسمی کاهش می‌یابد. مدارس غیردولتی ایران پناهگاهی شده‌اند تا خانواده‌ها بتوانند با هزینه مادی و معنوی گزاف از آسیب‌های مختلف اجتماعی و فرهنگی به آن‌ها پناه ببرند، فارغ از این‌که به‌عنوان اسلامی و دینی آن بنگرند یا برایشان مهم باشد. آنچه حرف نخست را برای خانواده ایرانی معاصر

می‌زند، حق بر سلامت معنوی و اخلاقی است که حال، او را به این نتیجه رسانده است که بدون توجه به تعهد قانونی دولت، شاید جزئی از آن حقوق در سایه یک مدرسه دینی یا غیردولتی بهتر تأمین شود. آری، ظاهراً در این سبد هزینه جدید آموزشی خانواده ایرانی، در بهترین حالت، مدارس دولتی علم می‌فروشد و مدارس خصوصی دین و اخلاق.

روش نوین مبارزه این دو انقلاب برای دفاع از اصول و ارزش‌های انقلابی خود البته می‌تواند درصدی از موفقیت هریک را برای ترمیم آسیب معاصر نشان دهد. دولت فرانسه، طی سه دهه اخیر، با تمام قوا به بازسازی نظام لائیک خود پرداخته است و برای این منظور، با دشمن‌نامیدن دین‌داری اصولی، تحت عنوان اسلام افراطی، در عمل هزینه معاش و آموزش شهروند مسلمان در فرانسه را به چندین برابر افزایش داده است. افزایش این هزینه‌ها می‌تواند اعم از هزینه‌های مادی هم‌چون جریمه نقدی برای حجابی خاص در ملاء عام، اخراج از محل کار، طرد از مدارس دولتی و رایگان، عدم حمایت از تأسیس مدارس خصوصی اسلامی، ایجاد محدودیت برای دانشجویان مسلمان، محدودیت صنفی برای پوشاک اسلامی، اغذیه حلال، کنترل عرضه کتب دینی، کنترل مساجد و مراکز آموزش اسلامی، و مشابه آن باشد. هم‌چنین، می‌تواند شامل هزینه‌های معنوی تحمیلی باشد که در رأس آن، خشونت‌های زبانی و بصری و نیز آزارهای اخلاقی از سوی جامعه فرانسوی باشد. برخی از این هزینه‌های اضافی می‌تواند به دلیل فعل مستقیم دولت باشد؛ مثل حوزه آموزش و اشتغال. برخی هم می‌تواند به دلیل ترک فعل دولت لائیک باشد؛ مثل حوزه اغذیه و البسه که به دلیل عدم حمایت‌های خاص یا ایجاد نوعی تضییقات روانی، به افزایش بهای این نوع خدمات و کالاها منجر می‌شود. در مقابل، روش دولت جمهوری اسلامی ایران برای دفاع از ارزش‌های انقلابی در حوزه دین و دانش، خواسته یا ناخواسته، به همین نتیجه منجر شده است؛ یعنی افزایش بهای دین‌داری در ایران. دولت برای جبران بی‌سوادی دینی، که خود مسئول آن بوده است، با هدایت و حمایت از مراکز غیردولتی، افراد دغدغه‌مند مذهبی را به سمت مدارس غیرانتفاعی غیررایگان هدایت کرده است و هر دوره، با عناوینی خاص از سطح مهد کودک تا سطح دانشگاه، هزینه‌های گزافی را بر خانواده‌های متدین بار می‌کند. از سوی دیگر، با ترک فعل خویش، بدون توجه به البسه و اغذیه حلال (به دلیل استفاده بیش‌تر افراد مذهبی از این نوع کالاها)، اسباب افزایش هزینه دین‌داری و برعکس کاهش هزینه بی‌دینی در ایران شده است. تعهدات دولت دینی در وفاداری به منافع عمومی در حوزه دین و دانش در ایران و فرانسه آثار معکوسی برجای گذاشته است، با این تفاوت که

دولت فرانسه با اتخاذ روش مناسب توانسته است تا بحران مبانی انقلاب خود را تا حدودی کنترل کند، اما متأسفانه هنوز در ایران حتی چنین خطری به درستی فهم نشده است. حق بر آموزش به مثابه یک حق مبتنی بر قانون اساسی، که براساس تعهد اولیه دولت‌ها باید رایگان باشد، اکنون به ابزار مدرن تجارت تبدیل شده است. شاید راه حل آن احترام بیش‌تر به حقوق اساسی ملت با در نظر گرفتن تعهد دولت به قانون اساسی است. به هر میزان که مدارس بیش‌تر از سیطره تعهدی دولت در قانون اساسی خارج می‌شوند، به همان میزان حکومت در سیر انقلابی و تعهد مردمی خود ضعیف‌تر شده است. با مردمی کردن مدارس و نه لزوماً خصوصی کردن آن‌هاست که می‌توان بازار آزاد دین‌فروشان و دین‌ستیزان در مدرسه را محدود کرد.

## کتاب‌نامه

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۷)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی.
- پیمایش ملی ارزش‌ها و نگرش‌های جوانان ایران (۱۳۸۳)، سازمان ملی جوانان.
- سلطانی‌فر، محمد (۱۳۸۳)، *بررسی ارتباط وضعیت‌های هویت با دین‌داری دانشجویان و دانش‌آموزان استان قم در سال تحصیلی ۸۴-۸۳*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه تربیت معلم.
- قانون برنامه چهارم و پنجم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران.
- گودرزی، محسن (۱۳۸۳)، *گرایش‌های فرهنگی و نگرش‌های اجتماعی در ایران*، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مرکز سنجش افکار بسیج (۱۳۸۱)، *سنجش و نگرش بسیجیان نسبت به ارزش‌ها و هنجارهای مذهبی، پژوهشکده بسیج*.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۸)، *پیرامون انقلاب اسلامی*، تهران: صدرا.
- منشور حقوق شهروندی (۱۳۹۳)، نهاد ریاست جمهوری.

Abdallah (1995), *Le Foulard Islamique et La République Française; Mode d'Emploi*, Fonds de Défense des Musulmans en Justic.

Abrahamian, E. (1997), *A History of Modern Iran*, Cambridge: Cambridge University Press.

Allgère, Claude (1997), *Dieu Face à la Science*, Paris: Fayard.



- Arkoun (1991), "France-Islam, Une Occasion Historique", in: *Panoramiques*, N° Juin/Juillet/Aout.
- Auduc, J.-L. (2013), *Théorie du Genre* : "Une Vision Idéologique ne Peut Conduire qu'à l'échec", Available at: <<https://www.lefigaro.fr/actualite-france/2013/08/19/01016->>.
- Bauberot, J. (1990), *La Laïcité, Quel Héritage?*, Paris : Ed Labor et Fides.
- Blanchetet, P. and C. Brière-Blanchet (1979), *Iran : la Révolution au Nom de Dieu*, Éditions du Seuil, Collection "l'Histoire Immédiate".
- Brière, C. and P. Blanchet (1979), *Iran, la Révolution au nom de Dieu*.
- Bucaille, M. (1998), "La Bible, Le Coran et La Science ; Les écritures Saintes Examinées à la Lumière des Connaissances Modernes", Pocket, Seghers, 1976, coll. "Agora".
- Collet, F. (1995), *La Laïcité, Une Doctrine de l'Éducation Nationale*, La Faculté de Droit, Grenoble.
- Comte, B. (2003), "L'Invention de la Laïcité Dans l'Histoire de la Nation Française", in: *Trajets N° 4 ; Cette Parole qui Circule Entre Croyants*, Documents 43.
- Debray, R. (2004), *Ce que Nous Voile le Voile; La République et Le Sacré*, Paris: Gallimard.
- Dousset, C. (2004), "Entre Tolérance et Violence: La Révolution Française et la Question Religieuse", *Religions, Pouvoir et Violence*.
- Economist, T. (2000), "The People against the Mullahs", *The Economist*.
- Dupuy, R. (2005), *Nouvelle Histoire de la France Contemporaine*, La République Jacobine.
- Ian-GBarbour (2005), *Quand la Science Rencontre la Religion*, Edition du Rocher.
- Javid, M. J. (2005a), *Droit Naturel et Droit Divin Comme Fondements de la Légitimité Politique*.
- Javid, M. J. (2005b), *Etre Croyant dans une Société Laïque: L'École Laïque Française Contemporaine et les Populations de Confession Musulmane*, Paris 5: Univ. de Paris.
- Mondial, L. N. O. (2021), "Pape François : L'Heure de la Réinitialisation Mondiale a Sonné", *Le Nouvel Ordre Mondial*.
- Nationale, A. (2004), "Projet de Loi sur la Laïcité à l'École-Rapport sur la Question des Signes Religieux à l'École-Voile Islamique", *Assemblée Nationale*, Available at: <<https://www.assemblee-nationale.fr/12/dossiers/laicite.asp>>. Accessed November 30, 2021.
- Rermond, R. (1999), *L'Anticléricalisme en France de 1815 à Nos Jours*, Paris: Fayard.
- Ruano-Borbalan, Jean-Claude (2003), "La Religion Recomposée", in: *Sciences Humaines*, Hors-Série n° 41.
- Tribalat, M. (1995), *Une Enquête sur les Immigrés et Leurs Enfants*, Essais, Paris, La Découverte. <<https://www.sccr.ir>>.

